

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

فرستنده: امید متین

نویسنده: پوپنده

۲۴ می ۲۰۱۱

"فریاد امپریالیسم"

۶

آیا کمونیسم مرده یا می میرد؟

سرمایه داری جهانی با نشر و پخش اوراق مطبوع در عالم مطبوعات، سر و صدا به راه انداخته که گویا عصر دموکراسی لیبرال بورژوازی از سر آغاز شده و بر مرگ "کمونیسم" پایکوبی می کند. در یکی از شماره های ۸ فبروری ۱۹۹۳ شپیگل تحت عنوان "Hauptsache, sie fängt Mäuse" Von Werner Meyer – Larsen، عمده اینست، که او موش ها را می گیرد" (او ضمیر اشاره به گربه است که در المانی به صیغه مؤنث قید شده) نویسنده در چوکاتی اشاره می کند، اقتصاد بازار که در قرن بیستم سیستم های رقابتی دیگر را در سنگر شکست داده، آیا خودش علی البدلی برای اقتصاد رقابتی غرب است؟ آیا اقتصاد بازار وسایلی را برای رفاه عامه و تهدید سقوط محیط زیست پیدا کرده؟

در متن از جانب اقتصاددان های متعدد سرمایه داری جهانی نقل قول می کند که سیستم تولیدی اجتماعی سرمایه داری، با همه توانائی فعلی اش، از برآوردن نیاز های مادی - معنوی جهان امروزی عاجز و ناتوان است.

اگر ریگان "عصرطلائی سرمایه داری" را قفله کند؛ و یا بوش از "نظم نو جهانی" سخن برلب دارد؛ و پاپ Johannes Paul ۱۱ با شک و تردید به سرمایه داری جایزه دهد؛ این حواریون سیستم آدمخوار سرمایه داری، نمی توانند در مقابل این حقیقت ایستادگی کنند که سلطه کار مرده متراکم، سرمایه، بر وسایل تولید و نیروهای مؤلده، به خصوص نیروی کار کارگر مزدور، از نوزائی بازمانده، عقیم و نازا شده و برای علاج جذری، به عملیات نیاز دارد یعنی انقلاب اجتماعی.

این عالم (نویسنده) توضیح می‌کند، سرمایه‌داری در ۲۱۵ سال قبل وقتی رقابش را از میدان رقابت برون می‌زد، آدم سمیت این کلاسیکر سرمایه‌داری، کتابش "ثروت ملل" را نگارش کرد. حال دیگر بدون اینکه به واقعیت‌های جامعه شوروی رجوع کند و ریشه سقوط سرمایه‌داری طراز شوروی را پس از گذشت ۷۴ سال از انقلاب اکتبر، ریز و درشت تحلیل نماید، با همان خوشنودی نوع ریگان، بوش و پاپ، بر مرگ "کمونیسم" شوروی پای می‌کوبد. عجب است که از مرگ "سرمایه‌داری انحصاری بوروکراتیک" شوروی و یا احیاء سرمایه‌داری در چین و ویتنام، این نویسنده بی‌اعتباری سیستم تولید سرمایه‌داری را نتیجه می‌گیرد، بدون اینکه چشمان خود را باز کرده و ببیند، دول متروپول سرمایه‌داری در جنگال بحران مهیب، به رسوائی کمتر از رسوائی سوشل امپریالیسم شوروی و اقمارش گرفتار نیستند. از زبان Michel Albery در همین مقال توضیح می‌دهد: "سرمایه‌داری پس از انهدام رقابش، به تلاشی (خود خوری اش) خودش مشغول است"

پروفسور Rudolf Hickel (پروفسور اقتصاد) طور ساده افاده می‌کند:

"کاپیتالیسم دست ناظم عدالت را باخته است".

اینکه از آدم سمیت تا فلاسفه اخلاقی در جامعه سرمایه‌داری، انگیزه تولید سرمایه‌داری را سود هم بشمارند (که عمدتاً بدان توجه ندارند) فقط در همه موارد حرص انسان را به دارائی و سود در نظر می‌گیرند. به زبان دیگر نمی‌خواهند اعتراف کنند که این سود، خود بخشی از ارزش اضافی در تناسب سرمایه‌های منفرد و متفرق جامعه است، که از کار بدون مزد کارگر مزدور در پروسه تولید کالائی به دست می‌آید، و حرص هم امر نهفته در سرشت انسان نه، بلکه زاده همین مناسبات تولید اجتماعی سرمایه‌داری است.

خوبست که نویسنده از مکاتب مختلف اقتصادی سرمایه‌داری طور مثال میکرو اکونومی، مکرو اکولوجی، مکتب هستوریک Historismus و اکونومیتری نام می‌برد و قانون آهنی شان را به یک **قانون زندگی** (بخوان قانون تولید سرمایه‌داری در بازار) خلاصه می‌کند:

"عرضه و تقاضا قیمت را تعیین می‌کنند و همراه آن، سطح تولید و همچنان توزیع درآمد" را.

چرا این نویسنده به خود زحمت نمی‌دهد تا حد اقل چند سطری را در همین متن بدین موضوع وقف کند که این قیمت خودش چیست و چطور به میدان آمده؟ وقتی توضیح شود که قیمت افاده پولی ارزش است، پس مسأله بدان جا می‌کشد که این ارزش، ارزش مبادله وقتی با پول به مثابه یک کالا افاده شود، قیمت نام می‌گیرد، زیرا شاید درک کند که شیوه تولید سرمایه‌داری، با تسلط کالا در گستره تولید، چیزی که به فروش می‌رسد، با قیمت و نوسانات قیمت در محور قانون عرضه و تقاضا مواجه می‌باشد که همیشه بالاتر و یا پائین تر از ارزش قرار می‌گیرد و خیلی‌ها به ندرت با آن در توافق می‌افتند.

چرا نویسنده فراموش می‌کند که قوانین دیگری هم در شیوه تولید سرمایه‌داری وجود دارد که عمده ترین آن، قانون تولید ارزش اضافی است، و تنها قانون عرضه و تقاضا را نام می‌برد و از آن عمده تر، **آنها قانون آهنین زندگی** می‌خواند، تا بشر را از جدانشدنش از تیره حیوان تا حال، محکوم این قانون بداند، و بر دست‌های کثیف شیوه تولید سرمایه‌داری، شکل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید سرمایه، آب تظهير بپاشد.

این نویسنده وقتی از مانیفست کمونیست مارکس و انگلس نقل قول می کند، بدین نظر است که آنها ادامه زندگی سرمایه داری را نمی توانستند ببینند، زیرا در این بخش از نقل قول، آن دو عالم آنچه در بطن بورژوازی وجود داشت را تشریح می کردند، چنانچه نوشتند:

"بورژوازی" به طور مثال "در کمتر از صد سال حاکمیت طبقاتی اش، نیروهای مؤلده عظیم و کتله ئی را با مقایسه به تمام نسل های گذشته در مجموع بار آورده است". "او" تمام ملل را به تمدن "جلب کرد." "او شهر های بزرگی ایجاد کرده ... و یک قسمت عمده نفوس را از زندگی احمقانه دهاتی رهائی بخشیده است".

اینکه نویسنده این حق بینی مارکس و انگلس را با طرز دید لودویک ارهارد همنوا می بیند، برداشت خودش است. اما چیزی که حال او را به رنج مبتلا می سازد اینست که مارکس و انگلس جامعه سرمایه داری را، یک مرحله گذرا و مرحله بینابینی در طریق نیل به جنت برابری می دانند. به قول این نویسنده ادامه امروزی سرمایه داری را مارکس و انگلس پیش بینی نمی توانستند.

به اجازه این نویسنده ما هم می خواهیم از همین اثر معروف نقل قول کنیم که در زمان حال هم در جامعه بورژوائی مصداق عملی دارد:

"... جامعه بورژوازی امروزی با مناسبات بورژوائی تولید و مبادله، با نظام بورژوائی مالکیت، این جامعه ای که گوئی به نیروی جادو، چنین وسایل پرتوانی برای تولید و مبادله پدید آورده است، اکنون به جادوگری می ماند که دیگر از عهده مهار کردن نیرو هائی که با درد و افسون از زیر زمین احضار کرده، بر نمی آید..."

نویسنده از Joseph Schumpeter تحلیل گر برجسته پروسه های اقتصادی یاد می کند که در کتابش "سرمایه داری، سوسیالیسم و دموکراسی" تا زمان مرگش ۱۹۵۰ به عقیده خود استوار مانده "تمایل به خودخوری" را در سرمایه داری نشانی می کند و در این کتاب سؤال می کند:

"سرمایه داری ادامه حیات کرده می تواند؟ ب فکر من که نی."

نویسنده توضیح می کند که مارکس در اثر معروفش "کپیتال" که نام این اثر را قصدا ذکر نمی کند، از تراکم، تجمع و به خصوص تمرکز سرمایه و تولید سخن می گوید. اما نمی دانم به چه علتی وقتی حرکت جامعه سرمایه داری را می بیند، این دید از وی سلب شده که، حرکت مارکسیسم را در موجودیت لنین و به ویژه لنینیسم ببیند که از نظر اقتصاد سیاسی - پرولتاری، این عالیتترین یا آخرین فاز سرمایه داری را بر هیأت کلی جامعه سرمایه داری درست توصیف کرده و به جا از آن، این استنباط را به دست می دهد، که امپریالیسم، سرمایه داری انحصاری، گندیده، طفیلی و در حال جانکندن، شب فردای انقلاب سوسیالیستی و یا آستانه انقلاب سوسیالیستی است.

این مطلب را باید برای ورنر مایر، لارسن، خاطر نشان بسازیم که مارکس و انگلس، اولاً این نتیجه را از تذکر جامعه گذرای سرمایه داری نگرفته اند، که این جامعه، خود در اثر تکاملش زوال یابد. در ثانی که خیلی با اهمیت است، این موضوع را قید نکرده اند که از امشب تا صبح، سرمایه داری نابود می گردد و یا بهتر گفته آید، نابود باید شود، زیرا در تکامل نیروهای مؤلده خود سدی است. ما بعد ها وقتی که CY- Gonick را تحت عنوان "Inflation or Depression" مورد ارزیابی قرار دادیم، به این موضوع برمی گردیم و در پرتو تئوری های لنین، نازائی و عقیم بودن شیوه تولید سرمایه داری را در اقناع و ارضای روز افزون جامعه بشری تشریح، و بر آن بیشتر و صریحتر درنگ می کنیم.

حال به این بلوفه و گزافه گوئی نویسنده، منتها از زبان Michel Albert توجه می کنیم تا در پرتو حقایق همین زمان متوجه شویم، این سرمایه داری به انسان های امروزی چه می دهد. میشل البرت می گوید:

قبل از آن که سرمایه داری بیاید " تمام جهان به چیزی شباهت داشت، به شمول کشور های متمدن، به آن چیزی که ما آنرا جهان سوم می نامیم " انسان ها " به شکل "طبیعی" مانند حیوان ها به دنیا می آمدند و به حد وسط عمر در پائین تر از ۳۰ سال همچنان به طریق "طبیعی" از قحطی یا اپیدمی ها می مردند.

و در عقب این توضیح از Werner – Sombart کمک می گیرد که این شخص ادعا دارد، سیستم سرمایه داری با عنعنۀ مسیحی – یهودی اش، پیش از صد سال به این امر آغاز کرد تا " قلت، گرسنگی و ستم را از بین ببرد و تا حال یک پنجم بشریت شامل گویا این لطف شده است!"؟

چرا دیده بصیرت این علماء کور و یا کم بین است تا با رجوع به حقایق بنگرند که ستم چند لایۀ زنجیر سرمایه داری در پرده حریر "تمدن" و هومانیزم بورژوازی میلارد ها انسان را در کرۀ زمین، در خود کشور های عمده سرمایه داری و در کشور های مستعمره، نیمه مستعمره و وابسته به این زنجیر، به قحطی، گرسنگی، بیماری و بیکاری معروض ساخته و با وحشت و بربریت "جنگ ستارگان" با کمک انکشافات علمی – تخیلی، در لباس سلاح های بیولوژیک، کیمیائی و اتمی، جان مردم بیگناه را به مرگ تهدید می کند.

آیا امروز در همین "جهان سوم" که خود مولود مناسبات تولید سرمایه داری جهانی است، مردم از قحطی و گرسنگی به همان طریق "طبیعی" اگر نمی میرند، به طریق "مصنوعی" ساخته دست بشر و نازل شده از بالای سرمایه، به حال زار و رقت آور نمی میرند؟

معلوم است که سرمایه داری از آغاز تراکم سرمایه، انباشت اولیه تا حال، با گذشتن از دریا های خون و آتش، شهر ها را ویران، مدنیت ها را برباد، و جان میلیون ها انسان را به نام برده معاصر بلعیده تا کشورهائی را به نام آلمان، بریتانیا، فرانسه و یا جاپان و امریکا معمور ساخته است. در خود این کشور ها باز جان میلیون های دیگر را به نام کارگر مزدور، همین برده های معاصر، گرفته تا پایتخت معموری را به نام لندن، واشنگتن، پاریس، توکیو و بن، با دست آورد های عالی علمی – تخیلی، محصول عرق و رنج همین قربانیان مزین ساخته است.

ما منکر نمی شویم که سرمایه داری در مسیر تکامل تاریخ جوامع بشری، مرحله عالی تر پیشرفت و ترقی است. اما نمی توانیم از این مسأله هم به آسانی و زودی بگذریم که این مرحله کمال با چه بهای گزافی که مردم سراسر جهان با قربانی خود پرداخته، به همین حد رسیده است. از آن عمده تر نمی توانیم فراموش کنیم که قانونمندی های عینی تکاملی جامعه، این مرحله را با جوانب مثبت و منفی، قوی و ضعیفش، یک مرحله گذرا توصیف می کند که به گفته نویسنده همین مقاله شپیگل، مرحله بینابینی به رسیدن به **جنت موعود** است.

اقتصاد سیاسی پرولتاری از خلال واقعیت ها و فاکت ها متوجه می شود که سرمایه داری امروزی، سرمایه داری انحصاری دولتی است. و از تحلیل لنین، که مارکسیسم را در عصر امپریالیسم، برحسب قوانین ماتریالیستی دیالکتیکی منطبق بر روند تکامل جامعه انسانی، بررسی می کند ... "سرمایه داری انحصاری دولتی کامل ترین تدارک مادی سوسیالیسم است، درگاه آنست، پله ای از نردبان تاریخ است که میان آن (پله) و پله بعدی که سوسیالیسم نامیده می شود، هیچ پله واسط دیگری وجود ندارد".

تعمق کنید که این صاعقه نازل شده بر مردم سراسر جهان، به خصوص مردم جهان سوم، صاعقه آسمانی نیست، بل صاعقه ایست که از ستم سرمایه داری جهانی نازل شده است. سرمایه داری جهانی در راه رشد ناموزونش، جهان

واحد، کره ارض و نفوس متعلقه اش را در مراتب و درجات مختلف اقتصادی قرار داده و در قانون رقابت اقتصادی بازاریش، مثنی از سرمایه داران انحصاری را در یک کشور به درجه بالائی رسانده و لذا نام آن دولت را ابر قدرت سرمایه داری ساخته، دیگری را به درجه دوم ارتقاء داده و در نتیجه سومی ها را به درجه پائین تر محکوم ساخته که از آن جهان دوم و جهان سوم، در گروپ بندی های سیاسی، **توجیه** می گردد. در حالیکه در واقعیت امر، جهان به دو قطب ستمگر و ستمکش، استثمارگر و استثمار شونده، در موجودیت ستم سرمایه، تقسیم می گردد و تصانیف، رده بندی های دیگر در اصل، همین مطلب واقعی را پرده پوشی کرده و نتیجتاً آب را به آسیاب ستم سرمایه داری می ریزد.

جناب رئیس جمهور کندی Kennedy ستم سرمایه را بر مردم جهان سوم، با خونسردی بیان می دارد که خاصه یک زعيم ابر قدرت امپریالیستی است. او می گوید:

"در سال ۱۹۶۰ ما ۱۷۰۰ **میلیون دالر** را در کشور های خارجه سرمایه گذاری کردیم، و ما ۲۵۰۰ **میلیون دالر** دوباره به دست آوردیم. از این ۱۷۰۰ میلیون، ۱۵۰۰ میلیون آن به اروپای غربی (غرب اروپا) رفته که از آن ۱۰۰۰ میلیون دالر واپس آمده است. از جهان تحت انکشاف (همان جهان سوم معروف) که به سرمایه ضرورت داشت، ۱۳۰۰ **میلیون دالر** به دست آمده، در حالیکه ما در ازای آن نه کمتر از ۲۰۰ **میلیون دالر** را سرمایه گذاری کرده ایم" (تکیه از ماست) Willi- Dickhut (احیاء سرمایه داری در شوروی - زبان المانی، ص، ۲۰۱ - ۲۰۰).

کیست نبیند که سرمایه داری جهانی از هر دالری که در کشور انکشاف نیافته سرمایه گذاری می کند، و خودش می گوید که جهان سوم به این سرمایه گذاری نیاز دارد، یعنی سرمایه دار دست ارفاق را برای رفع این نیاز دراز کرده، شش و نیم دالر باج می گیرد و شاید نام این عملش را کمک بگذارد نه ستم، زیرا مدعیست که ستم را در جامعه انسانی از ریشه خشکانیده و یا می خشکاند!؟

آیا از همین مثال واحد مبرهن نمی گردد که چطور امپریالیسم امریکا به ابر قدرتی مبدل می گردد و **جهان سوم** در عسرت و تنگدستی، فقر، بیکاری و گرسنگی، به اوسط عمر ۳۰ سال، جوانان و مردان و زنان سازنده جهانی اش را از دست می دهد.

احتمال دارد مگنات های مالی سرمایه به خود ببالند که بحران کاهش تولید، قلت را که خاصه تولید برده داری و فنودالی بود، از بین برده است. اما خودش از یاد می برد، بحران اضافه تولید سرمایه داری را (...) معرفی کرده که در آن وفرت در یک قطب، قلت را در قطب دیگری خواند و همان گفته فوریه اقتصاددان معروف سوسیالیسم تخیلی را به یاد می آورد که گفت "در سرمایه داری وفرت مایه قلت است". در بازار سرمایه داری جهانی امتعه مختلف فراوان است، اما دست مردم کوتاه است، زیرا جیب شان از پرداخت بهای این امتعه تهی و قدرت خرید شان پایان است. به هر چیزی نگاه می کنند، آب حسرت از دهن شان می ریزد، اما نمی توانند از آن کام بگیرند و تمتع لذت کنند..

سرمایه داری جهانی با قساوت بی نظیر از نیروی کار و منابع طبیعی "جهان سوم" بهره کشی می کند، و در شدت استثمار عمر شان را کوتاه می سازد، با فروش کالا های صنعتی خود در این بازار ها، ستم دیگر را تعمیل کرده و از آن عمده تر، با افزایش ستم سیاسی - فرهنگی، لایه های ستم را ضخیم تر می گرداند. اما در زبان، تمام این اجحاف را "کمک بی شائبه" نام می گذارد تا مردم به پاس آن، مهر سکوت بر لب زنند و شکرانه این کمک را به

جا آورند. اگر بخواهند علیه این ستم قد علم کنند و به جنبش آزادیبخش انقلابی مدد رسانند، سزای ناسپاسی شان، با کمال سبعیت، بربریت و وحشت سرمایه داری داده می شود، تا گلیم "نظم جهانی" هموار و دموکراسی لیبرال بورژوازی در جهان علم گردد.

گفتیم که در لوای "دموکراسی" مطلوبش انحصارات بزرگ سرمایه داری جهانی، کشور های "جهان سوم" را از هر طرف و به هر وسیله و طریقی می چابد، و "تمدنش" را بر بربادی و خانه خرابی ساکنین فقیر این کشور ها معمور ساخته و باد به گلو و غیغب انداخته، خود را "ناشر تمدن" نام می نهد. این امر را در باره کشور های دوستش نیز عملی می سازد و برحسب حرص سیر نشدنی سرمایه، به شکار ارزش اضافی فوق العاده و کسب سود انحصاری، دوست و دشمن را در یک صف قرار می دهد، تا خود به آقای بی رقیب جهان مبدل گردد!؟

به طور نمونه رابطه کانادا و اضلاع متحده امریکا را از دهه پنجاه قرن بیست در نظر می گیریم تا ببینیم، این دو کشور همجوار ظاهراً دوست و اسیر در چنگال مناسبات سرمایه داری، که امپریالیسم امریکا با تولید بزرگ سرمایه داری انحصاری، بر جهان سلطه دارد؛ و کانادا هنوز با تولید مواد خام و کالاهای نیمه پخته مانوفکتوری، با آن دوست به اصطلاح بزرگش، ادعای دوستی می کند، در چه سطحی قرار دارند، و چطور گاو های شیری کانادا، به نفع مگنات های مالی سرمایه امریکا دوشیده می شوند. Cy Gomick که در اقتصاد سیاسی مقام برجسته ای دارد، در کتابش Inflation or Depression می نگارد:

"نیروی دیگر اقتصادی که اقتصاد کانادا را در مضیقه رکود و انحطاط Depression قرار می دهد، به اصطلاح تجارت بین المللی است - قیم امتعه ای که صادر می کنیم، به تناسب قیم امتعه ای که وارد می کنیم. تجارت بین المللی برای کانادا اهمیت غالب دارد. ما تقریباً ۵۰ درصد امتعه تولیدی خود را صادر می کنیم و ۵۰ درصد امتعه مصرفی خود را وارد می کنیم. در خلال سال های ۱۹۵۰ اولین بار در عصر، آهنگ رشد تجارت جهانی از آهنگ رشد تولید جهانی سبقت می جوید که عامل آن از یاد تخصص بین المللی (اختصاص بین المللی) و افزایش به هم بستگی بین المللی است. در خلال همین دوره است که کانادا (و اضلاع متحده) شروع به از دست دادن سهم شان در تجارت جهانی، به اروپا و جاپان کردند. کانادا به مثابه کشوری که عمدتاً مواد خام و امتعه نیمه پروسس شده را تهیه می کند، به خصوص در قطار سایر مللی که انکشاف نیافته اند و معمولاً کالا های عمده (...) را صادر کرده و تولیدات مانوفکتوری را وارد می کنند، جزا می بیند. این از سببی است که در اصطلاح تجارت بین المللی، آن کشوری (یا کشورهایی) نفع می برند که تولیدات کامل را عرضه می دارند و در آن، تخصص دارند؛ و به ضرر مللی است که اختصاص شان در تولید مواد خام است. منابع مواد خام وفرت دارد، در حالیکه عرضه امتعه مانوفکتوری به سطح پائین نگهداشته می شود، زیرا نیرو های انحصاری به واسطه سطح بلند و استوار قیم، برای آنها موانع ایجاد می کنند. تابلوی ذیل، نرخ قیم صادراتی را به نسبت قیم وارداتی در برخی از کشور ها نشان می دهد: